

ناصر خسرو قبادیانی بلخی

فاطمه امیرعزادی - لیسانس زبان و ادبیان فارسی



ناصر خسرو هم حکیم دینی است و هم حکیم فلسفی. آثار او عبارتند از: ۱- جامع الحکمتین (در بیان حکمت دینی و فلسفی ۲- زاد المسافرین (در معقولات علوم الهی) ۳- وجه دین (بیان تأثیر مذهب اسماعیلیه) ۴- سفرنامه ۵- دو مثنوی به نام‌های سعادت نامه و روشنائی نامه ناصر خسرو غزل سرای نیست بلکه حکمت جوی است. او غزل را مایه فرومایگی و چاکری می‌داند و حکمت جویی را سرمایه افتخار و بزرگی. از پیروان سبک شاعری ناصر خسرو باید از بزرگترین زن شاعر ایرانی یعنی پروین اعتصامی (وفات ۱۳۲۰) نام برد. بسیاری از دوستانی که برای اولین یا دومین بار ناصر خسرو را می‌خوانند ممکن است دچار ملالت و خستگی شوند، چون ناصر به عقل بیشتر از احساس توجه داشته، اما همیشه ما نباید به احساس توجه کنیم و وقتی برای چندمین بار با تأمل و دقت به آثار او بنگریم پی به اشعار زیبا و نغز او می‌بریم.

هزار و هشتاد سالروز تولد شاعر بزرگ «ناصر خسرو قبادیانی بلخی» را به تمام شاعران و نویسندگان ایران تبریک می‌گویم. ابومعین ناصر خسرو قبادیانی بلخی مروری از نویسندگان بزرگ و سخن گستر سده پنجم هجری و از گویندگان درجه اول در زبان فارسی است. کتبه او ابومعین و ملقب و مخلص به «حجت». در ماه ذوالقعدة هـ. ق مطابق با تیر یا مرداد ۳۸۲ هـ. ش در قبادیان نواحی بلخ چشم به جهان گشود. در سال ۴۸۱ در دره یسگان از بخش‌های بدخشان که امروز جزء خاک افغانستان شده وفات یافته است. تأثیر تعالیم او هنوز در بدخشان باقی است. مقبره او بر مسیر علیای کونچه دیده می‌شود. این شاعر بزرگ بیش از ۲۷ سال از عمر خود را در دستگاه‌های دولتی در دربار سلطان محمود غزنوی و پسرش بود. عده‌ای نسبت او را به امام علی بن موسی الرضا می‌دانند اما این نسبت مأخذ درستی ندارد. ناصر خسرو به واسطه خوابی که در سن ۴۰ یا ۴۳ سالگی دید از شراب خوردن توبه کرد و به قصد وصول به حقیقت به سفر قبله عازم شد. ناصر خواب خود را چنین بیان می‌کند: «... شراب پیوسته خوردمی، پیغمبر می‌فرماید که قولوا الحق ولو علی انفسکم (حق را بگوید هر چند به زیانتان باشد)... شبی در خواب دیدم که یکی مرا گفت چند خواهی خوردن از این شراب که خرد را زایل کند. که اگر به هوش باشی بهتر است. من گفتم که



رود

دکتر لطفعلی کریمی

پرنده آزاد

سعیده بهره‌دار

نگاهم کن، نگاهی به رنگ نیلوفر آبی
نگاهم کن تا جانی تازه بگیرم
نگاه تو بهترین آهنگ زندگیمست
ای کاش تو همیشه پیشم می‌ماندی
و نگاه مهربان و آشنیت را
به دو چشم خسته از روزگارم می‌انداختی
او مرا به پرنده‌ای آزاد شده از قفس
تبدیل می‌کردی
تا دوباره در آسمان به غروب نشسته
پرواز کنم



جاری زلال!
جلوه ی حیات محض!
شکل سرکش هزار جوی و آبیگر!
وه چه بی دریغ،
وه چه نرم نرم و عاشقانه می روی.
می خرامی از کنار تخته های سنگ
شادی آفرین چشم های آهوان تشنه می شوی
می دهی به هر شکوفه عطر و تازگی و رنگ
می کنی کناره های خشک را،
سبز بوش و گل فشان.
در بهار،
در بهار جاودان،
عطر بوته‌های وحشی و غنای نغمه‌های سپهرها
رود را شکوه ویژه می دهد
و نسیم صبح را معطر و وزان تر از همیشه می کند.
دسته های غاز
دسته‌های لک‌لک مهاجر بدون آشیان
زیر سایه سارهای دلنشین بوته های گز
ظهورهای فصل آفتاب داغ را
با فرو شدن به عمق خواب دلکشی ز یاد می برند.

در میان موج های سرد و کم فشار رود
کله های گاومیش تشنه و فتاده از رمق
بس چه شام های گرم و خشک را
با تهی نمودن تن از عطش
زیر نور لاجوردی ستارگان به صبح می برند.
لحظه های شاد،
لحظه های روح بخش،
لحظه های پر نشاط و شاعرانه در تو نیست کم، رود با صفا!
مثل لحظه های: بال و پر کشیدن پرندگان ورای موج ها
جست و خیز ماهیان فراز آب
پیچ و تاب سایه ی پسین گاهی درخت های بید،
روی توده های کف؛
خواب جوجه غازهای خیس، روی ساحل نمور و زیر
آفتاب
و طلوع قرص سیمگون ماه،
در درون چاله، چاله ها
- قطره، قطره ها
و جای، جای بی کران مسیر تو.
ریگ های داغ
تند بادهای شن
ماسه ها و سنگریزه ها
در تو آیه های شادی اند
در تو خنده می کنند
در تو مایه ی امید و نغمه ساز این جهان مادی اند.
رقص موج ها
بوی تند پونه ها
موسیقی ریزش ملایم
- فواره های آب
نغمه های بامدادی پرندگان
زوزه های بی امان بادهای موسمی
جذبہ های رود و هدیه های آسمانی اند.

رود بی زوال!
قطره، قطره، موج، موج های تو
پر خروش و نیلگون تر از همیشه باد!
خاستگاه دلربای تو!
لب به لب پر آب،
چون سبوی ماندگار آفتاب،
صاف و صیقلی و سیمگون تر از همیشه باد!

چهار پاره

شقایق امیرعزادی

دریا خودش را دست کم می‌گیرد اینجا
وقتی که قلبی وسعتش مانند دریاست
وقتی که امواج دلت آشفته باشد
دستت به دامان کسی مانند زهراست
از عشق می‌گویی و از برق نگاهش
وقتی به دلتای دلش داده باشی
حل می‌شود در حرف‌هایش سادگی‌ها
باید خودت را بشکنی تا ساده باشی
باید خودت باشی، خودت، یک حرف ساده
هر شب برای سادگی‌های دعا کن
در امتداد هر رسوب از چشم‌هایت
بارد رودی نام زهرا را صدا کن
ماه نگاهش جذر و مد بودن ماست
دستان پاکش قایقی از جنس باران
رؤیای خیزی از نگاه مهرانش
در عمق پیوند عمیقی رو به پایان
هر چند ماهی‌های قلبت خسته هستند
از تنگ چشمانی که می‌گرید همیشه
اما کسی با جامه‌ی سبزش ز دریا
می‌آید و با دست پاکش همچو شیشه...
دست تو را می‌گیرد اما چشم‌هایت
در ساحل لبخند زبیباش چه بی‌تاب
می‌آید و آرامش را می‌نویسد
بر ماسه‌های سرد و بر پهنای این خواب
از خواب، برخیز و دلت را زیر و رو کن
هر چند این رؤیا اسیر چشم زهراست
دریا خودش را دست کم باید بگیرد
وقتی که قلبی وسعتش مانند دریاست...

تا تو بیایی آنکه او را داشته نیست

هدی جوکار

من رفته‌ام پای پیاده... صورت خیس...
این جمله جز با جاده‌ها معنی ندارد
نه آن دغل بازی که - آقا! می‌کنید است -
«من رفته‌ام» یعنی امید زندگی هست -
دور از دو چشم سرد و بی‌احساس وحشی
من رفته‌ام یک جای دور دور متروک
- هر چند آنجا آسمان خالی خالیست
- هر چند این پیکر برای درد پیر است
- این یک قیام است و خودی باور ندارد
باید کمی هم جاده‌ها از من بگویند
اینجا کمی تاریخ را تحریف باید
من رفته‌ام جایی برای آشتی نیست
من رفته‌ام پای پیاده صورت خیس
این جمله را بر ماتم این خانه بنویس!
این زن دگر تاب تو را یعنی ندارد
- این یک قیام واقعی اما سپید است
- دور از کویر دست تو... مرداب و بن بست
[هر چند توی خاطراتم می‌درخشی]
در یک خرابه خانه‌ی بی نور متروک
انصاف مردم‌هاش هم حالی به حال نیست
حتی برای عاشقی هم دیر دیر است
یک پیله‌ی اجباری است و در ندارد
این بار از بی‌رحمی یک زن بگویند
تا کم شود رنگ اسارت = عشق... شاید
تا تو بیایی آنکه او را داشته نیست
این جمله را بر ماتم این خانه بنویس

منتظر آثار و مطالب شما هستیم

لطفاً جهت چاپ آثار در این صفحه، مطالب خود را با خط خوانا (ترجیحاً تایپ شده)، با ذکر نام و نام خانوادگی، سن و تلفن تماس در یک روی کاغذ نوشته و به دفتر روزنامه ارسال نمایید. ضمناً مطالب ارسالی، برگشت داده نمی‌شوند.

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح پذیر

